

قراءت اگزیستانسیالیستی از انسان‌شناسی صدرایی

The Existentialistic Reading of Mulla Sadra's Anthropology

Mohammadreza Balanian*

Morteza Hojhosseini**

محمدرضا بلانیان*

مرتضی حاج‌حسینی**

تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۰۷/۲۷

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۰۹/۱۴

چکیده

Abstract

This paper seeks to demonstrate how to extract the results of most fundamental principle of Transcendent Wisdom, i.e. the priority of existence, in anthropology, shows a new image regarding human identity. In this regard, the author, through analysis and explanation of the special viewpoints that put Mulla Sadra in a different position compared to his predecessors, insists on the fact that all of the charm and rationality of this philosopher's anthropological views is owed to the role of existence priority; and essentialist reading of Mulla Sadra's anthropology is not attractive, not reasonable and not including something new and different. The result of this approach is introducing human beings as having a unique and graded identity that has two types of historical dynamics and substantial change caused by his theoretical and practical actions.

این مقاله در صدد است نشان دهد که چگونه استخراج نتایج اساسی‌ترین اصل حکمت متعالیه، یعنی اصالت وجود، در حوزه انسان‌شناسی تصویری جدید از انسان و هویت وجودی او به نمایش می‌گذارد. در این راستا نویسنده از طریق تحلیل و تبیین نکته‌نظرهای ویژه‌ای که صدرالمتألهین را نسبت به پیشینیان وی، در موقعیتی متفاوت قرار می‌دهد، بر این مطلب تأکید دارد که تمام جذابیت و خردپذیری آراء انسان‌شناسانه وی مدیون توجه به نقش اصالت وجود در این حوزه است و قراءت اصالت ماهیتی از انسان‌شناسی صدرایی، نه جذاب به نظر می‌رسد، نه خردپذیر است و نه مشتمل بر نکته‌ای جدید و متفاوت از آراء پیشینیان. نتیجه این رهیافت، معرفی انسان به‌عنوان موجودی برخوردار از هویتی یگانه و تشکیکی است که دو نوع پویایی تاریخی و جوهری دارد و هویت وجودی‌اش بر ساخته از تحول تاریخی نوع انسان و تحول جوهری برآمده از کنش‌های نظری و عملی خود او است.

Keywords: human, soul, body, priority of existence, Graded unity, Substantial change.

واژگان کلیدی: انسان، نفس، بدن، اصالت وجود، وحدت تشکیکی، تحول جوهری.

*. Assistant Professor at Yazd University, Graduated from Ph.D. in Philosophy of Isfahan University, Isfahan, Iran. balanian@yazd.ac.ir

** . Associate Professor at University of Isfahan, Isfahan, Iran. mtzh.hosseini2006@yahoo.com

*. استادیار دانشگاه یزد؛ دانش‌آموخته دکتری فلسفه از دانشگاه اصفهان، اصفهان، ایران (نویسنده مسئول).

balanian@yazd.ac.ir

** . دانشیار فلسفه دانشگاه اصفهان، اصفهان، ایران.
mtzh.hosseini2006@yahoo.com

مقدمه

در لابه‌لای مسائل انبوهی که به‌طور سنتی ذیل مبحث انسان‌شناسی مطرح می‌شوند چهار مسئله از اهمیت بیشتری برخوردارند: ۱. یگانگانگاری یا دوگانگانگاری حقیقت انسان، ۲. ماهیت و چیستی نفس، ۳. نحوهٔ حدوث نفس و ۴. کیفیت رابطهٔ نفس با بدن.

بعضی حکیمان معاصر، آراء ملاصدرا در مورد این مسائل را مبهم دانسته و معتقدند رأی نهایی او در مورد یگانگی یا دوگانگی حقیقت انسان روشن و صریح نیست (مصباح یزدی، ۱۳۸۱: ۳۴۹). شاهد این مدعا این است که ملاصدرا در موارد بسیاری ادله و مبانی قائلان به دوگانگی نفس و بدن را پذیرفته (ملاصدرا، ۱۹۸۱: ۸/ ۲۶۰ و ۳۱۲) و در مواردی دیگر، از وحدت نفس و بدن و رابطهٔ اتحادی آن دو سخن گفته است (همان: ۵/ ۲۸۶).

او در ادلهٔ بسیاری، به‌سبک قدما، با تکیه بر دوگانگی احکام نفس و بدن - از قبیل ثبات نفس و تغییر و نقصان بدن، فقدان علم و آگاهی بدن و وجود آگاهی و ادراک نزد نفس، نبود حرکت ارادی برای بدن و وجود آن برای نفس، ضعف جسم به‌واسطهٔ تفکر و قوت نفس به‌واسطهٔ تفکر - غیریت و دوگانگی نفس و بدن را نتیجه گرفته است (همان: ۸/ ۲۹۵، ۲۸۴ و ۲۸۵) و در مقابل، با تکیه بر نکته‌نظرهایی ویژه، از عینیت و یگانگی نفس و بدن دفاع کرده است، از جمله: تعلق ذاتی نفس به بدن و ذاتی دانستن اضافهٔ نفسیت برای وجود نفس (همان: ۸/ ۳۸۳)، تحلیل رابطهٔ نفس و بدن در قالب اصطلاح ماده و صورت، «ان النفس صورة البدن والبدن مادة له» (همان: ۵/ ۲۸۶)، اعتقاد به ذومراتب بودن حقیقت نفس و قول به اینکه بدن مرتبهٔ نازلهٔ نفس است (حسن‌زاده آملی، ۱۳۸۵: ۲۱۵) و اعتقاد به اینکه هر موجودی فعلیت واحدی دارد و کثرت و دوگانگی امکان تحقق و فعلیت ندارد (مصباح یزدی، ۱۳۸۱: ۳۵۵).

۱. وحدت تشکیکی هویت انسانی

اندک تأملی در مورد مطالب گفته‌شده کافی است تا دو فرضیه در مورد دیدگاه نهایی صدرا در باب نفس و رابطهٔ آن با بدن ابطال شود؛ نخست، قول به یگانگانگاری وجود انسان، به این معنا که ملاصدرا حقیقت وجود انسان را یکی از دو جوهر جسم یا نفس معرفی کند و وجود دیگری را انکار می‌کند، و دوم، قول به تباین ذاتی و بینونت حداکثری این دو جوهر، به این معنا که ضمن پذیرش غیریت و تباین ذاتی نفس و بدن، به وجود مستقل برای هر یک و تعامل دوسویهٔ آن دو قائل باشد. در عوض، ملاصدرا از رابطهٔ اتحادی نفس و بدن سخن گفته و نسبت آن دو را نسبت امر متحصل به امر نامتحصل می‌داند: «ان النفس لها تعلق ذاتی بالبدن و التركيب بينهما طبیعی اتحادی» (ملاصدرا، ۱۹۸۱: ۹/ ۲۰۳)، «فان النفس من حیث هی نفس هو بعینها صورة نوعية للبدن و علة صورية لماهية النوع المحصل النفسانی، و البدن بما هو بدن مادة لنفس المتعلقة به و علة مادية لنوع» (همان‌جا).

روشن است که در این نوع عبارات، دو نکته به‌طور تلویحی در مورد رابطهٔ نفس و بدن وجود دارد. نخست وجود نوعی تفاوت بین آنها و دوم تلاش برای توجیه این تفاوت به‌گونه‌ای که مانع ارتباط و تأثیر و تأثر متقابل آنها نباشد. بنابراین از ارتباط نفس و بدن با عبارت ترکیب اتحادی، در مقابل ترکیب انضمامی، یاد شده است. تفاوت این دو نوع ترکیب این است که در قسم اول هیچ یک از دو متحدین در وجود و لوازم وجود مستغنی از دیگری نیست (مطهری، ۱۳۸۴: ۵/ ۲۴۵-۲۵۶) درحالی‌که در دومی دو امر متحصل وجود دارد که اجزای حقیقی منحاز دارند، به یکدیگر ضمیمه شده‌اند و تغییر و تبدیل یکی مستلزم تبدیل و تغییر دیگری نیست. با این توضیح روشن می‌شود که بدن به‌عنوان مادهٔ مبهم‌الوجود و نفس به‌عنوان

۴۱۲ الف و ۴۱۲ ب (۵)، اما نکته مهم درباره دیدگاه ارسطو این است که او این رابطه را در طول حیات یک فرد، ثابت می‌داند. این تحلیل نشان می‌دهد که رابطه نفس و بدن را از نوعی رابطه اتفاقی و عرضی به رابطه‌ای ذاتی و ناگسستگی فرا می‌برد، اما در مورد امکان تحقق چنین رابطه‌ای سکوت اختیار کرده است. این مسئله به قوت خود و حتی شدیدتر از زمانی که رابطه نفس و بدن عرضی، اتفاقی و موازی تلقی می‌شود، باقی است که پیوند ذاتی امری مجرد با امری مادی چگونه میسر است؟

آنچه ملاصدرا را از مسلک ارسطویان جدا می‌کند، نظریه ابتکاری او موسوم به «جسمانیة الحدوث و روحانیة البقاء» بودن نفس است. در این نظریه بین دو مرحله از حیات نفس تفکیک صورت می‌گیرد. مرحله اول، مرحله حدوث و ابتدای حیات نفس است و مرحله دوم، مرحله بقا و ادامه حیات آن. بر این اساس، نوع تعلق نفس به بدن با توجه به مراتب مختلف وجودی نفس تغییر می‌کند. نفس انسان چون در آغاز پیدایش از ماده و بدن به وجود آمده، مشابه با وضعیت صور نوعیه، وضعیتی منطبق در ماده دارد (ملاصدرا، ۱۹۸۱: ۸ / ۳۸۲). هرچند نفس از نظر حقیقت مجرد و چگونگی وجود عقلی‌اش به بدن نیازی ندارد، اما برای آنکه به‌عنوان یک نفس جزئی، تشخیص پیدا کند، باید در عالم طبیعت حادث شود و برای حدوث خود به بدن مستعدی نیاز دارد که در آن و توسط آن حدوث یابد، ولی پس از طی مراحل کمالی به درجه‌ای از کمال می‌رسد که می‌تواند بدون بدن به وجود خویش ادامه دهد (همان: ۸ / ۳۲۸ و ۳۲۷).

روشن است که چنین رویکردی در مورد نسبت نفس و بدن، تنها در صورتی قابل ارائه است که انسان به‌عنوان جامع آن دو، موجودی طیف‌دار و مشکک تلقی شود. در فلسفه صدر

صورتی تلقی می‌شود که این ماده را از حالت ابهام درمی‌آورد و چنانکه هر ماده و صورت دیگری به وجود واحد موجودند، نفس و بدن نیز اتحاد وجودی دارند.

برخی شارحان حکمت متعالیه بر این مطلب ایراد گرفته‌اند که اگر بدن با نفس اتحاد وجودی داشته باشد، امکان ندارد بدن مزبور مستقل از نفس به وجود خود ادامه دهد، درحالی‌که بدن، برخلاف قوای عاقله، خیال و حواس، می‌تواند مستقل از نفس به وجود خود ادامه دهد. نمونه روشن این واقعیت، وجود بدن پس از مفارقت نفس است؛ همان بدنی که در حال حیات داریم، پس از مرگ نیز وجود دارد (مصباح یزدی، ۱۳۸۱: ۳۵۶).

روشن است که این اشکال بر اساس دیدگاه ملاصدرا کاملاً قابل دفاع است چراکه او تعلق به بدن را ذاتی نفس دانسته و بدن را نیز تا زمانی بدن می‌داند که با نفس در پیوند باشد. پس از مفارقت نفس، بدن دیگر بدن نیست، بلکه جسمی است که صورت نوعیه دیگری یافته، هرچند ممکن است در ظاهر مشابه بدن قبلی باشد. خود ملاصدرا پاسخ اشکال مفروض را به همین صورت پیش‌بینی کرده است: «و الذی یبقی بعد النفس و ما یجری مجراها فی نوعها علی الاطلاق لیس ببدن أصلاً بل جسم من نوع آخر بل البدن بما هو بدن مشروط بتعلق النفس» (ملاصدرا، ۱۹۸۱: ۸ / ۳۸۲).

این پاسخ گرچه درست و قابل قبول می‌نماید، اما مسئله امکان ارتباط نفس مجرد و بدن مادی کماکان به قوت خود باقی است. چگونه چنین اتحادی ممکن است؟ چگونه می‌توان امری مجرد را به‌عنوان صورت امری مادی تلقی کرد؟

آنچه تاکنون به‌عنوان دیدگاه صدرا درباره نسبت نفس و بدن مطرح شد، پیشرفتی نسبت به دیدگاه ارسطو و پیروانش در این باره نشان نمی‌دهد. می‌دانیم که ارسطو نیز نفس را صورت بدن و کمال اول آن شمرده است (ارسطو، ۱۲۳۰:

ابتدا متحد با بدن است و در مرحله تجرد، متباین با آن؟ هرچند ظاهر عبارات صدرای، از جمله عباراتی که گفته شد، ممکن است نشانه‌هایی در راستای تأیید این معنا داشته باشد، اما به نظر می‌رسد چنین برداشتی با آموزه اساسی صدرای، یعنی تشکیکی دانستن و کل القوی خواندن حقیقت نفس، در تعارض باشد. توضیح اینکه، در آموزه تشکیک، اصل بر وحدت است نه تباین و کثرت، و کثرت و تباین نیز به مراتب خود امر واحد بازمی‌گردد. حال اگر کسی نفس را در مرحله تجرد به کلی متباین از جسم و مرتبه آغازین پیدایش آن تلقی کند، تشکیکی و ذومراتب بودن حقیقت واحد نفس چه توجیهی دارد؟

البته در این نکته که از نظر ملاصدرا نفس در مراتب استکمالیه وجودش، جوهر عقلی، ثابت و مجرد است و از این حیث متفاوت با بدن است (همان: ۱۸۹ / ۳) جای تردیدی نیست، اما به نظر می‌رسد اینجا ملاصدرا نظر به تعریف ماهوی نفس در مرتبه تجرد آن داشته است نه وضعیت وجودی آن. شایان توجه است که اصل تشکیکی بودن نفس و قاعده «النفس فی وحدتها کل القوی»، ناظر به وضعیت وجودی نفس است و گرنه در حقیقت خارجی هستی، هر کدام از مراتب وجود جدا از مرتبه دیگر لحاظ شده و مورد تعریف و توصیف قرار گیرد، و ماهیتی متفاوت از مرتبه دیگر دارد.

بنابراین لازم است در مورد توصیف‌های ملاصدرا از نفس و بدن، دو نوع توصیف از یکدیگر تفکیک شوند: نخست، توصیف‌های ماهوی که ناظر به مراتب متفاوت نفس نسبت به یکدیگرند و دوم، توصیف‌های وجودی که ناظر به حقیقت واحد وجودی نفسند. دسته نخست مبین اتحاد نفس و بدن هستند و دسته دوم مبین تفاوت مراتب مختلف نفس و بالطبع، تفاوت مرتبه تجرد و عقلانی نفس و مرتبه جسمانی آن.

انسان مشتمل بر نفس و بدن شناخته می‌شود و این دو به‌رغم تمایزشان، شیئی واحدند که دو مرتبه دارد؛ یک مرتبه آن متبدل و فانی و ساحت دیگر آن ثابت و باقی است (همان: ۹۸ / ۹). از این رو می‌توان ادعا کرد دو مرتبه وجود انسان در یک کل جامع هر دو، پیوند خورده و یگانه می‌شوند. به همین دلیل ملاصدرا می‌گوید: «الانسان هویة واحدة ذات أطوار متعددة» (همان: ۲۲۵ / ۸).

این نظر، در حقیقت رهاورد نگرش هستی‌شناسانه صدرای، موسوم به وحدت تشکیکی وجود، به‌عنوان فرزند اصالت وجود است. بر اساس این آموزه صدرایی، نوعی از تمایز و تباین میان موجودات عالم هستی وجود دارد که با وحدت و یگانگی آنها ناسازگار نیست: مرحله قوی و بالاتر هستی همان مرتبه ضعیف با کمالات بیشتر است. از این رو، بازگشت صفات متقابل نفس، از جمله جسمانی و روحانی بودن آن، به مراتب نفس است. انسان یک حقیقت ذومراتب است که حدوث و پیدایش آن جسمانی است و به‌واسطه حرکت جوهری آن، به‌مرور بر اشتداد و استکمال وجودی آن افزوده می‌شود و در نتیجه محدودیت‌ها و مرزهای ماده و جسم را پشت سر می‌گذارد و در نهایت از آن مستغنی و بی‌نیاز می‌شود. به همین دلیل می‌توان وجود انسان را به‌عنوان یک بازه وجودی معرفی کرد که یک سر آن متصل به جسم است و دیگری به عقل و عالم مجردات.

نکته اخیر امکان پاسخ به اشکالی در مورد تلقی نفس به‌عنوان موجودی جسمانی الحدوث و روحانی البقا را نیز فراهم می‌کند. آن اشکال این است که اگر چه این نوع تحلیل و توصیف نفس، مشکل رابطه نفس و بدن را در آغاز پیدایش و حدوث حل می‌کند، اما در مرحله تجرد نفس، همچنان مسئله باقی است.

اما آیا دیدگاه ملاصدرا این است که نفس در

۲. هویت پویا و تشکیکی وجود انسانی

نکته دیگری که توجه به آن ضرورت دارد این است که وقتی از حرکت جوهریه اشتدادیه نفس، از مرتبه جسم به مرتبه تجرد سخن به میان می‌آید، نباید این تصور اشتباه پیش آید که نفس در این حرکت یک مرحله را ترک می‌کند و به مرحله بالاتر می‌رود. این نوع حرکت چیزی جز استكمال و اشتداد وجودی نیست که لبس بعد از لبس است، نه لبس بعد از خلع. در این نوع حرکت، شیء متحرک با رسیدن به مرحله بالاتر کمالات قبلی خود را از دست نمی‌دهد، بلکه کمالات جدیدی به آنها می‌افزاید.

بنا بر دو نکته اخیر می‌توان نتیجه گرفت که از نظر ملاصدرا انسان از نظر وجودی حقیقت یگانه پویا و متحرکی است که بازه وجودی با دامنه‌ای گسترده، از مرتبه جسم تا مرتبه مجردات، را شامل می‌شود. ملاصدرا می‌گوید: «نفس به وسیله تحول ذاتی‌اش دارای اطوار مختلف، درجات متعدد، نشئات گوناگون و قوه‌های متفاوت می‌باشد. یکی از آن نشئات، نشئه تعلق به بدن و نشئه دیگر، نشئه تجرد است» (همان: ۵/ ۳۰۶ و ۳۰۷؛ ۳/ ۵۱۰). بنابراین نیازی نیست غیریت مطلق نفس و بدن در مرتبه تجرد نفس را که اندیشه‌ای اصالت ماهوی می‌نماید، به ملاصدرا نسبت دهیم، با وجود اینکه این غیریت از نظر ماهوی کاملاً قابل اسناد به وی هست.

مشکل این است که این مطلب به گونه‌ای طرح می‌شود که گویا نفس با عزیمت از مرحله جسم به مراتب بالاتر، مرحله اول را ترک می‌کند و کاملاً مجرد می‌شود و انسان در این مرتبه واجد دو بعد جسمانی و روحانی می‌شود. اما به واسطه تحلیلی که گذشت، می‌توان نتیجه گرفت که انسان وجود یگانه سیالی است که در هر مرتبه از وجودش واجد امکان‌هایی می‌شود و هر چه مرتبه وجودی‌اش استكمال بیشتری پیدا کند،

امکان‌های جدیدی در برابر او گشوده می‌شود (نه اینکه امکان‌های قبلی از بین برود) و امکان‌های جدیدی بر امکان‌های قبلی او اضافه می‌شود.

انسان که به تعبیر صدرا در آغاز چیزی بیش از یک ماده مبهم‌الوجود نیست، هر چه کامل‌تر می‌شود، به واسطه امکان‌های جدیدی که کسب می‌کند، تعین وجودی بیشتری پیدا می‌کند. اما تا زمانی که در عالم ماده است پایانی برای این سیر صعودی و نیل به امکان‌های جدید قابل تصور نیست. کما اینکه بر اساس دیدگاه صدرا، برای اکثریت نفوس انسانی این پایان بعد از مفارقت از عالم ماده نیز قابل تصور نیست، چراکه اکثریت، کسانی هستند که به مرتبه عقل بالفعل نرسیده و کمالات عقلی را کسب نکرده‌اند. این گروه که بعد از مفارقت از عالم ماده در عالم غیر مادی به سر می‌برند، استكمال آنها مانعی ندارد (همو، ۱۳۶۲: ۵۹۱-۵۹۰).

۳. تقدم وجود انسان بر ماهیت او

هویت هر شخص در طول عمر او ساخته می‌شود و چنین نیست که هر شخص نفسی ثابت داشته باشد که همواره به یک صورت باقی، ولی حالات و صفات آن متغیر باشد. ملاصدرا چنین دیدگاهی را بسیار ضعیف و سبک‌مایه می‌داند. او در این مرحله به واسطه مبانی خاص خود - از جمله وحدت تشکیکی وجود، حرکت جوهری، اتحاد عاقل و معقول و جسمانیة الحدوث و روحانیة البقا بودن نفس - به رهاورد دیگری دست می‌یابد. این رهاورد جدید اعتقاد به کثرت نوعی وجود انسانی است. بر اساس این دیدگاه، وجود هر فرد انسانی بر پایه حرکت جوهری و اتحاد عاقل و معقول به واسطه علم و عمل، اشتداد وجودی یافته و انحاء و درجاتی از وجود را طی می‌کند و در هر آنی از حرکت، ماهیت جدیدی کسب می‌کند. از این‌رو در حکمت متعالیه به واسطه تبدیل وجودی، وحدت نوعی متواطی انسان، جای خود را به تفاوت تفاضلی و تشکیکی انسان می‌دهد و انواع

حسن‌زاده آملی، ۱۳۶۲: ۳۸ و ۴۰) و از این‌رو هویت بالفعل هر انسانی برآیند کنش‌های نظری و عملی شخصیت اوست. به عبارت دیگر، چستی هر فرد انسانی شکل فعلیت‌یافته و عینیت‌یافته کنش‌های نظری و عملی اوست. انسان موجودی است که به‌واسطه دو عامل مذکور در مسیر مراتب تشکیکی هستی، انواع مختلف از جوهر در حال تحول و تکامل خود را تجربه می‌کند.

۵. تحول تاریخی هویت انسان

موضوع مهمی که از نگاه برخی نویسندگان جدید مغفول مانده، این است که ملاصدرا افزون بر تحول جوهری انسان، در برخی از آثارش، از نوع دیگری از تحول هم سخن گفته است؛ تحول تاریخی نوع انسانی. به‌واسطه این نوع تحول، نفوس آدمی از حضرت آدم (ع) تا حضرت خاتم (ص)، در حال فراروی است و مقامات و مراتبی همچون حس، نفس، قلب و روح را پشت سر می‌گذارد و در نهایت به مقام عبدیت که مختص پیامبر اکرم (ص) است، می‌رسد (ملاصدرا، ۱۳۷۸: ۸۲-۸۳؛ صلواتی، ۱۳۸۹).

بنا بر گزارش صلواتی، ملاصدرا تحول تاریخی انسان را به صورت انسانی تشبیه کرده که پاهایش در گذشته، یعنی زمان خلقت آدم (ع)، و سرش در آینده، یعنی زمان بعثت حضرت خاتم (ص) سر درآورده است (ملاصدرا، ۱۳۶۶: ۲/ ۲۸۷؛ صلواتی، ۱۳۸۹). صلواتی معتقد است این ادعای صدرا مبتنی بر عقاید دینی او و برگرفته از تعالیم دین اسلام است. مبانی او در مورد این مدعا اعتقاداتی از قبیل اکمال و اتمام دین اسلام، مهیمن و برتر بودن قرآن نسبت به سایر کتب آسمانی، اختصاص مقام عبدیت به پیامبر اسلام (ص) و... است (ملاصدرا، ۱۳۶۶: ۳/ ۲۰۱؛ همو، ۱۳۸۴: ۱۷-۲۰؛ صلواتی، ۱۳۸۹).

برخی گفته‌اند شاید بتوان با تطبیق اعتقاد صدرا به تحول تاریخی نوع انسان با عقاید ابن

و مراتب متفاوت انسانی شکل می‌گیرد (همو، ۱۳۸۴: ۱۳۹ و ۱۴۳؛ همو، ۱۳۶۶: ۴۳۱، ۴۳۲ و...).

اصل اگزیستاسیالیستی‌هایدگری تقدم وجود انسان بر ماهیت او که بر این معنا دلالت دارد که انسان ماهیت ثابت از پیش تعیین شده‌ای ندارد و بشر چیزی نیست جز آنچه از خود می‌سازد (مک‌کواری، ۱۳۷۷: ۶۷)، یادآور همین دیدگاه ملاصدرا است. البته او تعریف ارسطویی «حیوان ناطق» در مورد تعریف ماهوی انسان را می‌پذیرد و نطق را اخص خواص و فصل منطقی انسان و به‌معنای تصور معانی کلی مجرد از ماده می‌داند (ملاصدرا، ۱۹۸۱: ۸۱/۹). بنابراین باید دقت داشت که نکته خاص صدرایی در باب تعدد و تکثر نوع انسانی معطوف به وضعیت وجودی و میوه نگرش اصالت وجودی او نسبت به انسان است. او تصریح می‌کند «انسان پس از آنکه به‌حسب طبیعت بشری نوع واحدی بوده است، به‌حسب باطن و روح به انواع مختلفی تبدیل می‌گردد و این امر به جهت اختلاف ملکات حاصل از تکرار اعمالشان است» (همو، ۱۳۸۴: ۱۸۳).

۴. برساختگی هویت انسانی از کنش‌های نظری و عملی او

حال اگر نکته مندرج در این نقل قول را به نتیجه نظریه قیام صدوری مدرکات به نفس، مبنی بر اینکه مدرکات انسانی محصول فعل و خلق نفس هستند نه نتیجه انفعال آن، پیوند بزنیم، این نتیجه حاصل می‌شود که در فلسفه صدرایی معنای عام‌تری از عمل مطرح است که نظر و شناخت را نیز در بر می‌گیرد و زمانی که ملاصدرا از ملکات حاصل از تکرار اعمال سخن می‌گوید، این معنای عام‌تر عمل را در نظر دارد؛ چنانکه در اسرار الآیات می‌گوید: علم و عمل به‌عنوان کمالات ثانی و زائد بر ذات نبوده، بلکه عین ذات بوده و هنگام عالم شدن مفهوم نوعی جدیدی از انسان انتزاع می‌شود. بنابراین علم و عمل منوعند (همان: ۱۲۷ و ۱۹۹؛

ناظر به وضعیت وجودی انسان است و در حقیقت جریان و سریان تفکر اصالت وجودی او در این باره است.

منابع

ارسطو (۱۲۳۰). درباره نفس. ترجمه کتاب احوال النفس. تحقیق دکتر موسی عمید. تهران: انجمن آثار ملی.

حسن‌زاده آملی، حسن (۱۳۶۲). اتحاد عاقل به معقول. تهران: علمی و فرهنگی.

— (۱۳۸۵). عیون مسائل النفس. تهران: امیر کبیر.

حکمت، نصرالله (۱۳۸۵). «تاریخیت انسان در عرفان ابن عربی». پژوهش‌نامه علوم انسانی. شماره ۵۲، ص ۱۸۰-۱۶۹.

صلواتی، عبدالله (۱۳۸۹). «تحول تاریخی انسان نزد ملاصدرا». دوفصلنامه شناخت. شماره ۶۳ (پاییز و زمستان)، ص ۱۳۴-۱۲۱.

مک‌کواری، جان (۱۳۷۷). مارتین هایدگر. ترجمه محمدسعید حنایی کاشانی. تهران: هرمس.

مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۸۱). شرح جلد هشتم الأسفار العقلية الأربعة. به کوشش محمد سعیدی‌مهر. قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.

مطهری، مرتضی (۱۳۸۴). مجموعه آثار. ج ۵. تهران: صدرا.

ملاصدرا، محمد بن ابراهیم (۱۳۶۲). مفاتیح الغیب. مقدمه و تصحیح محمد خواجوی. تهران: مؤسسه تحقیقات فرهنگی.

— (۱۳۶۶). تفسیر القرآن الکریم. تصحیح محسن بیدارفر. قم: بیدار.

— (۱۳۷۸). اجوبة المسائل. تصحیح و تحقیق عبدالله شکیبا. تهران: بنیاد حکمت اسلامی صدرا.

— (۱۳۸۴). اسرار الآیات. تحقیق سید محمد موسوی. تهران: حکمت.

— (۱۹۸۱م). الحکمة المتعالیة فی الأسفار العقلية الأربعة. بیروت: دار احیاء تراث العربی.

عربی در این باره، عامل این تحول را غلبه اسمی از اسمای الهی بر دیگر اسما در هر دوره تاریخی و محکومیت همه شئون زندگی انسان در هر دوره به احکام اسم غالب معرفی کرده‌اند (حکمت، ۱۳۸۵: ۱۷۵). بر این اساس هر دوره تاریخی ملون به صبغه اسمی از اسمای ذات حق خواهد بود و در هر دوره تاریخی ما با انواعی از انسان‌ها که متفاوت از ادوار پیشین و پسین هستند، مواجه خواهیم بود.

اما از نظر نگارنده این مقاله، این‌ها همه مصادیقی از تحول ذاتی وجود در تاریخ است. این وجود است که با تلون و تجلیات مختلف خود، اعصار مختلف تاریخ و در نتیجه انواع مختلف انسان‌ها را به منصفه ظهور می‌رساند، نه اینکه ماهیات متکثری به نام انسان که همه تحت نوع واحدی مندرج بوده‌اند، در طول تاریخ به واسطه شرایطی عارضی، متفاوت از انسان‌های ادوار دیگر شوند. از این رو هر فرد انسانی از نظر جوهری، نوعی متفاوت از سایر افراد هم‌عصر خود و از نظر تاریخی نوعی متفاوت از افراد انسانی مربوط به سایر اعصار تاریخی است. تذکر این نکته لازم است که در این بحث نیز مانند آنچه گفتیم و کمابیش مورد عنایت نویسندگان دیگر نیز بوده، هدف اصلی تأکید بر نقش اصالت وجود در تحول تاریخی انسان و ارائه تصویری متفاوت از هویت وجودی اوست.

بحث و نتیجه‌گیری

در فلسفه ملاصدرا انسان از نظر وجودی موجودی برخوردار از هویتی یگانه و تشکیکی معرفی می‌شود که دو نوع پویایی تاریخی و جوهری دارد، هویت وجودی‌اش برساخته از تحول تاریخی نوع انسان و تحول جوهری وی برآمده از کنش‌های نظری و عملی خود اوست. اما توجه به این نکته بسیار مهم است که همه نکته‌نظرها و ابتکارات صدرالمتألهین در این باب،